هو العلیم

استشهاد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به آيه تطهير راجع به فدک‌

حضرت علامه آیة الله حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی

امام شناسى، جلد ‏٣

بسم اللَه الرحمن الرحیم

سليم بن قيس گويد: من به مسجد پيغمبر رفتم و در آنجا حلقه‌اى از مردم نشسته بودند که آنها همه هاشمى بودند غير از سلمان و ابوذر و مقداد و محمّد بن ابوبکر و عمر بن ابى‌سلمه و قيس بن سعد بن عباده. عبّاس به اميرالمؤمنين عليه السّلام عرض کرد: مى‌دانى به چه علّت عمر از جميع کارگردانان و عمّالش در شهرها غرامت گرفت و حقوق آنها را کم کرد مگر قنفذ را؟ حضرت نگاهى به اطراف کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و سپس فرمود: به علّت آنکه قنفذ با تازيانه چنان ضربه‌اى بر بازوى زهرا وارد آورد که تا زمان مرگ زهراء آثار آن تازيانه مانند دُمَل متوّرم بود.

و پس از آن مى‌فرمايد: عجب است از اين امّت که محبت اين مرد و رفيقش را در دل دارند و در مقابل تمام کارهاى او سر تسليم فرود مى‌آورند.

اگر عمّال و کارکنان او خائن بودند و اين مال را به خيانت تصرّف کردند بر او جايز نبود که مقدارى از آن را در دست آنها باقى گذارد. چون مال، فى‌ء و حقّ مسلمانان است و جايز نبود که نصفش را بگيرد و نصفش را در دست آنان بگذارد.

و اگر کارکنان و مأمورين او خائن نبودند حقّ نداشت که از اموال آنها چيزى بگيرد نه کم و نه زياد.

اين مرد نصف اموال آنان را گرفت بدون حجّت شرعى؛ اگر فرضاً مال در دست آنان خيانت هم بود چون ظاهراً در يدِ آنها و در تصرّف آنها بود، بدون قيام بيّنه و گواهى شهود جايز نبود از دست آنان بربايد. و عجيب‌تر آنکه پس از اين عمل باز تمام عمّال و کارکنان را به پستهاى خودشان اعاده داد و آنها را منصوب نمود در حالى که اگر خيانتى از آنها سر زده بود ديگر جايز نبود آنها را به کار خود منصوب کند.

آنگاه اميرالمؤمنين از حوادثى که به دست او پديد آمد و تغييراتى که او در سنّت پيغمبر اکرم داد بيان مى‌فرمايد تا مى‌رسد به داستان فدک که فاطمه عليها‌ السّلام در آن وقتى که مى‌خواستند فدک را از او بگيرند گفت: مگر فدک در دست من نيست و من صاحب يد نيستم و وکيل من در فدک نيست و من در حيات رسول خدا از غلّه آن استفاده نمى‌کردم؟ آن دو نفر گفتند: بلى.

فاطمه گفت: پس چرا در ملکيّت فدک از من بيّنه مى‌خواهيد و بر چيزى که در دست من است گواه مى‌طلبيد؟ گفتند: چون مال مسلمين است اگر بيّنه و شاهد بياورى، از آنِ توست و گرنه ما آن را به تو نخواهيم داد.

فاطمه در حالى که همه مردم در اطراف او بوده و گوش مى‌دادند، گفت: شما مى‌خواهيد عمل پيغمبر را با کردار خود نسخ و باطل کنيد و در ميان ما اهل بيت حکمى بر خلاف حکم ساير مسلمين بنمایيد؛ اى مردم گوش فرا داريد و اعمال و بدعت‌هاى آنان را نظر کنيد.سپس به آن دو گفت: بگویيد: اگر من ادّعا کنم که آنچه در تحت تصرّف مسلمانان است و اموالى که از آن آنهاست ملک من است شما از من گواه مى‌خواهيد يا از آنان؟ گفتند: البتّه از تو گواه مى‌خواهيم.(چون در تصرّف تو نيست)

فاطمه گفت: اگر تمام مسلمانان ادّعا کنند که آنچه در تصرّف من است مال آنهاست شما از من گواه مى‌خواهيد يا از آنان؟ در اين حال (که حجّت فاطمه قاطع شد و از جواب فرو ماندند) عمر به غضب در آمد و گفت: اين مال مالِ مسلمانان است و زمينِ مسلمانان است منتهى در دست فاطمه بوده و از غلّه‌اش بهره‌مند مى‌شده است؛ اگر فاطمه اقامه بيّنه کند و گواه آورد بر مدّعاى خود و بر آنکه رسول خدا اين مال را به او بخشيده در حالى که فَىْ‌ء و مال مسلمانان بوده است ما در آن نظرى خواهيم نمود.

فاطمه گفت: کافى است سخن، شما را به خدا سوگند آيا نشنيديد که رسول خدا فرمود: فاطمه، خانم و سيّده زنان بهشت است؟ گفتند: آرى! ما از پيغمبر شنيديم.

فاطمه گفت: آيا سيّده زنان بهشت ادّعاى باطل مى‌کند و چيزى که مال او نيست و مال مردم است مى‌خواهد بگيرد؟ اگر چهار نفر بر عليه من گواهى به عمل زشتى دهند يا دو مرد شهادت به دزدى دهند آيا شما تصديق آنها را مى‌نمائيد؟ ابوبکر ساکت شد ليکن عمر پاسخ داد: بلى تصديق مى‌کنيم و حدّ بر تو جارى مى‌نمایيم.

فاطمه گفت: دروغ گفتى و لِئامت باطن خود را بروز دادى، مگر آنکه اقرار کنى که تو بر دين محمّد نيستى. آن کسى که جايز بداند بر سيّده زنان اهل بهشت طبق گفتار پيغمبرش حدّ جارى کند ملعون و کافر و از رحمت خدا دور است؛ و کافر است بر دين پيغمبرش محمّد صلّى اللَه عليه و آله و سلّم، انَّ مَنْ اذْهَبَ اللَه عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهيراً لا تَجُوزُ عَلَیهِمْ شَهادَة لِانَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ کلِّ سُوءٍ مُطَهَّرُونَ مِنْ کلِّ فاحِشَة.

«آن کسانى که خداوند رجس و پليدى را از آنها برده و از هر عيب مصون و مبرّى داشته است جايز نيست گواهى گواهان را بر عليه آنها پذيرفت چون آنها معصوم و پاکيزه‌اند از هر زشتى و مبرّى و مصون‌اند از هر عمل قبيح.»

اى عمر! به من بگو اگر جماعتى گواهى به شرک يا کفر يا عمل قبيحى دهند درباره اين افرادى که خدا آنها را در اين آيه تطهير مخاطب قرار داده و آنها را اهل بيت شمرده است يا درباره يکى از آنها چنين گواهى دهد، آيا مسلمانان مى‌توانند از آنها تبرّى جويند و حدّ شرک و کفر يا حدّ آن عمل قبيح را بر آنان جارى کنند؟

عمر گفت: بلى، اهل بيت که مورد اين آيه هستند با ساير مردم در اين جهت مساوى هستند.

فاطمه گفت: دروغ گفتى، ما هُمْ وَ سائِرُ النّاسِ سَواءً لِانَّ اللَه عَصَمَهُمْ وَ انْزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطْهيرَهُمْ، وَ اذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَیهِمْ فَانَّما یکذَبُ اللَه وَ رَسُولَهُ.

«ايشان با ساير افراد مردم يکسان نيستند، چون خداوند آنها را معصوم از گناه و از هر عمل زشتى قرار داده و عصمت آنان را در قرآن مجيد بيان فرموده و مردم را هشدار داده که آنها پاک و پاکيزه‌اند و از هر آلودگى و زشتى مبرّا و مصون، پس هر کس بر عليه آنان سخنى را تصديق کند خدا و رسولش را تکذيب نموده است.»

چون مطلب به اينجا رسيد و احتجاج قوى و مستدلّ فاطمه راه جواب را بر آنان بست، ابوبکر به عمر گفت: تو را به خدا سوگند مى‌دهم که ساکت شوى[[1]](#footnote-1)...ـ الحديث.[[2]](#footnote-2)

1. کتاب سليم بن قيس هلالى، ص ١٣٤ تا ص ١٣٧؛ بحارالانوار، ج ٨، ص ٢٣٣ و ٢٣٤ از سليم بن قيس [↑](#footnote-ref-1)
2. امام شناسى، ج‏٣، ص ١٧٢ [↑](#footnote-ref-2)